برخیزد و جذب و نفع و منع ضر ما بکلیه از نظر مرتفع گردد و در ترتب تجرد نظر بمحض فضل
و کرم حق سبحانه شه می فرمودند که گاهی از طاعت لذتی دست میداد اگر عابد نظر بران لذت
نماند و دیده چه گردد در حال خجلت برسد زیرا که آن لذت مترتب بر عبادت حضرت حق سبحانه
بود و چون بآن لذت مشغول گشت عابد آن شد نه عابد حق از جمله آداب حضرت ایشان
ترک اختیار بود در امور ظاهری و مهمات دینی تا توانستی بادبی بارتکاب نمی یافتی اختیار کاری
نمیکردند اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و حسن ملاقات با مردم و ملاطفت و مدارا
اطوار حضرت ایشان فوق آن بود که در تحت اندیشه و خیال درآید اگر کسی بحر و طریق رسمی
و اطوار عرفی حضرت ایشان متحقق بودی و بر امکان مفصل پسندیده می بود حضرت ایشان
علیه الرحمة و الرضوان در مجالس کم سخن می فرمودند گاهی می فرمودند بران سخن کنید ما را خود
سخن نیست و ایشان نیز در مساز دعلی می کردند و بجهت تشحیذ خاطر گاهی سخنی می فرمودند شبی
می گفتند که یاران و عزیزان که باهم صحبت میدارند می باید که در یکدیگر نمانی شوند و حظ
خود را نثار یکدیگر کنند و شخصی را مخاطب ساخته فرمودند که تو دعوی محبت می کنی و محبت را
نمیدانی دعوی محبت آسان نیست در خلوت نخستان این طایفه و معارف و حقایق بر زبان
مبارک ایشان می گذشت و با خردی که از طوایف این طایفه بیگانه بودندی سر چند از ارباب فضل
و کمال بودی مثال این سخنان از حضرت ایشان ممکن نبود که ظاهر گردد جامی عمر دوست را
بعالم ندی با مرگ زنوست شرح این غم ندی منع غم او بجهل شد با مرام خاموش کن
منع تو هم زار می ندی نیاز با حق سبحانه و تواضع با خلق از لوازم فطرت و عوارض طینت

ایشان

ایشان علیه الرحمة و الرضوان بود و بباطن با حق سبحانه در نهایت مرتبه نیاز و افتقار و بظاهر
با خلق در غایت درجه تواضع و انکسار و تواضع با حق صورت نیاز نداشت با خلق
پس تخت نشین گشت زسوی سوی در خیل گدایان تو بر خاک نشست سر بر در تو نهاده بودم پیوست
سگ را بنیاز یابی و سگ را دوست ممکن را صفت افتقار نیستی از لوازم حقیقت و ماهیت است
در حال عدم مختلف نمیشود و اگر از لوازم حق سبحانه نسبت با بنده و با صفت عجز و افتقار است
نه وصف غنا زیرا که غنی من حیث هو غنی شایسته لمعان نیست بلکه سپاس باشد که صفت
غنا بر خیال ظاهر شدن موجب تمرد و پس وصف غنا و افتقار را لازم می باید دانست
و از مقام عجز و انکسار متوجه جانب غنای مطلق گشت نیاز و نیستی نیاز و غنا زیرا که طالب را
راه جز این نیست قال الله تعالی من بوا بهاء چند این غنا را از حق و حق داند ما را طلب
نیاز دادی آغاز پس بر جب طلب کرم کردی ساز اینها همه هست تا کنی گنج نهان بر خلق
جهان عیان کنی گنجینه راز قال الله تبارک و تعالی یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله
هو الغنی الحمید و چون بنده بصفت عجز و افتقار بر بدیهی باید که حصر نظر کند در حضرت
حق سبحانه زیرا که مؤثر در غیر وی جز وی نیست و محتاج الیه کل ویست هر چند درین امنی
ای اسباب پرده سازد نی نی عطش از تشنگان باز کند نی نی گل از خشکان خوب کند
حاشا که کند تغییر سبب کاری لیکن ز پس پرده اسباب کند وی باید که حاجت خود را تعیین
نکند زیرا که حق سبحانه بفضل لا بعباد اعلم آنجا بوده که بنده بمحض عبودیت تحقق گردد سلطان
العارفین ابو یزید البسطامی قدس الله تعالی سره فرمودند که حق تعالی گفت مرا که من تقرب

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)